

این‌رو دکتر راسخ باید ابتدا تکلیف و نوع مواجهه خود را با پیغمبر مشخص کنند و سپس ادعا کنند آنچه اکنون به‌عنوان حکومت اسلامی تشکیل شده به‌مثابه قیمومیت است یا حکومت!

دکتر راسخ در بخش دیگری از اظهارات خود ادعا کرده که قانون برای تأمین منافع جمعی است و قانونی معتبر است که بتواند منافع جمعی را تأمین کند. این ادعا نیز با مبانی اسلامی در تناقض و تنافر است؛ چراکه اسلام هیچ‌گاه اصالت را به منفعت جمع نداده است. آنچه در اسلام به رسمیت شناخته می‌شود، «مصلح جمعی» است و نه منفعت جمعی. حتی ممکن است این مصلح جمعی به نفع اقلیت جامعه باشد؛ ولی برای عموم مصلحت داشته باشد و مصلحت همان است که عموم فضای جامعه از آن بهره‌مندی و معنوی می‌برند. در واقع هدف قانون در اسلام تأمین اهداف شریعت است و اهداف شریعت نیز هم مادی و هم معنوی است. هدف قانون‌گذاری در اسلام نفع اجتماعی صرف نیست؛ چراکه این امر در ادبیات حقوقی اندیشه‌های اومانسیسم و ماتریالیسم ریشه دارد.

موضوع دیگر اینکه اگر جدا از برخی شذوذات فقهی، به اعتقاد دکتر راسخ، حکومت در اسلام یعنی مردم صغیر و محجور هستند، پس در نظام‌های دموکراتیک غربی نیز که اکثریتی بر اقلیتی حاکم می‌شوند، «قیمومیت جمع اکثر بر جمع اقل» وجود دارد. همچنین در حکومت‌های سلطنتی و الیگارش‌ی که این امر رخ می‌دهد، قیمومیت مطرح است و در صورتی که این مسئله را در همه جوامع صادق بدانند، این نقد به همه انواع نظام‌های سیاسی و دموکراتیک جهان وارد است؛ حتی نظام‌های سلطنتی موجود در مهد تمدن اروپایی.

راسخ در ادامه این گزاره را مطرح می‌کند که

۹۹ پس سؤال مطرح این است که آیا اقلیت می‌تواند بگوید مگر من صغیر یا مجنونم که از اکثریت متابعت کنم. نقص دیگر این است که بسیاری از خصایص مثبت را نمی‌شود برای شخصیت حقوقی جامعه جمع کرد؛ درحالی‌که برای فرد یا هیئت می‌توان جمع نمود. **۶۶**

«در جوامع اسلامی نخست مصداقی را که وارد می‌شود، حرام دانسته، بعد از مدتی که رایج شد، اعلام می‌کنند، خود ما هم این مورد را داشته‌ایم». در پاسخ به این ادعا باید گفت، ممکن است به‌صورت شاذ و موردی این‌گونه نظرات در جاهای مختلف مطرح شده باشد، ولی به‌هیچ‌وجه چنین دیدگاهی در فقه رواج نداشته است. در تاریخ فقهات شیعی گروه‌ها و افرادی بوده‌اند که با تفکرات متحجرانه و افراطی اظهاراتی داشته‌اند و ممکن است اموری را نیز حرام اعلام کرده باشند؛ اما این به‌مثابه متدلوزی رایج اسلامی نیست. سؤال این است که اگر ما به جوامع اسلامی در قرون ۴ و ۵ هجری قمری یا از سده هشتم تا ۱۳ میلادی (دوران طلایی اسلام) نگاه کنیم آیا این جوامع کهنه‌پرست یا عقب‌مانده هستند؟ وقتی به تاریخ اسلامی به‌عنوان یک روح کلی نگاه کنیم، قاعدتاً نمی‌شود به این ادعا به‌عنوان یک رویه اسلامی استناد کرد و این رویه هیچ‌گاه در جوامع اسلامی نبوده است. جوامع اسلامی با فناوری، نوآوری و تکنیک‌های جدید اداره اجتماعی و سیاسی می‌شوند و اتفاقاً تکفیر علم و دانش بشری در تمدن غربی و اروپایی وقتی زیانزد خاص و عام بود که جوامع مسلمان بسیار متجددانه زندگی می‌کردند.

طبق گفته دکتر راسخ در جوامع اسلامی بورس حلال و «فارکس» حرام است؛ چون فارکس جدیدالتأسیس است. جای تعجب است که او نمی‌داند علت حرام بودن فارکس و شبکه‌های پولی مانند «گلد کوئیست» آثار و تبعات اجتماعی و اقتصادی و ضد امنیتی این ابزارها است؛ نه صرف تکنولوژیک و فناورانه بودن آن‌ها. اینکه مبانی اسلامی تا این حد جامع و کامل هستند که اتفاقاً ۱۴۰۰ سال پیش امکان شناسایی ضرر به جامعه اسلامی برای حاکم فراهم شده است جزو افتخارات دین است؛ نه وسیله تخطئه دین.

دکتر راسخ با نقد فقه و فقها این موضوع را مطرح کرده است که اسلام «نکاح معاطاتی» را پذیرفته، ولی در مقابل «ازدواج سفید» صف‌آرایی می‌کند. گفتن این حرف کاملاً بی‌محتوا از روی ناآگاهی است و به نظر می‌رسد که او در مبانی اسلامی مطالعه اندکی داشته و فقه را نشناخته است. نخست اینکه از نظر قاطبه فقهای شیعه جواز نکاح معاطاتی داده نشده است و قائلین

بسیار کمی دارد. دوم، همان‌طور که راسخ نیز مطرح کرده، نکاح معاطاتی به معنای واقعی، همان نکاح شرعی است که دو طرف با رضایت و انجام عملی حتی به این اندازه مختصر شرایط عرفی نکاح را می‌پذیرند؛ اما در ازدواج سفید این حالت وجود ندارد. همچنین در ازدواج سفید با وجود شواهد، عملی دال بر اعلام صریح قصد طرفین انجام نمی‌شود.

فقهای قائل به نکاح معاطاتی حکم کرده‌اند که باید همه شرایط ازدواج دائم و موقت رعایت شود و مثلاً در عقد موقت شروط از جمله ذکر زمان و مهریه باید مراعات گردد که در ازدواج سفید چنین نیست. در نکاح شرعی برای دختران وجود اذن پدر لازم و ضروری است؛ درحالی‌که در ازدواج سفید این اذن در اکثر موارد وجود ندارد. احکام طلاق، عده و نفقه و ارث و... نیز از تفاوت‌های آشکار ازدواج سفید با معاطات است؛ چون در معاطات صرف نحوه ایجاب و قبول غیرلفظی شده و دیگر آثار و تبعات نکاح شرعی بر این نوع نکاح نیز بار می‌شود؛ ولی در ازدواج سفید خبری از این موارد نیست. ازدواج سفید صد درصد مخالف و مغایر مبانی عقلی و عرفی حتی جوامع غربی است و در بسیاری از کشورهای اروپایی هم نکوهش می‌شود.

دکتر راسخ در ادامه مطرح کرده که نظام حقوقی تنظیم‌گر روابط داخلی و خارجی جامعه است؛ ولی نظام فقهی فقط تنظیم‌گر روابط داخلی است. اگر منظور از تنظیم‌گری روابط داخلی این است که فقه فقط می‌تواند در روابط اجتماعی مسلمانان قانون‌گذار باشد، حرف غلطی است؛ چون اگر به فعال بودن و ارتباط داشتن جامعه مسلمان با سایر جوامع در طول تاریخ توجه کنیم، ادعای وی به‌راحتی رد می‌شود. جوامع اسلامی با دیگر جوامع مسلمان و غیرمسلمان ارتباط برقرار می‌کردند و فقه سامان‌دهنده روابط آنان بوده و حتی برای جزئیات آن نیز ضابطه و چارچوب تعیین کرده است. چگونه می‌شود در طول تاریخ، فقه برای روابط خارجی مسلمانان سازمانی نداشته باشد، ولی بتواند ارتباط جامعه مسلمانان را با سایرین سامان و سازمان دهد. فقها هیچ نوع محدودیتی را که به‌صورت بنیادی و اساسی روابط مسلمانان و غیرمسلمانان را محدود کند تأیید مشهور نکرده‌اند و این حرف نادرستی